

دیوانه حافظ

طاهره ابراهیم‌نژاد و حافظ شیرازی

«هر کس که گفت خاک در دست تو توست»

ابو از راننده و باری دلش خوش است



مهدیار بیازنی

بزرگترین کارخانه مهمات‌سازی جهان

در آستانه چهارشنبه‌سوری افتتاح شد.

پرتاب موفقیت‌آمیز نور ۲ در فضا

ای بابا... زودتر می‌گفتین به چندتا سلبریتی ببندیم بهش بلکه با پوست و گوشت و استخوان بیشرفتای ایران در درک کنن.

سمفونی غم‌انگیز صندوق‌های بازنشستگی

ارکستر خوبی نیابردین. به تیم خالتور می‌شناسم، قشنگ مجلس رو شاد می‌کنن.

خداحافظی اقتصاد بیمار با ارز ترجیحی

جدیدترین فیلم بابلوود با بازی درخشان آمیتا باچان.

شفاف‌سازی یا فیش‌سازی؟

خودسازی. واقعاً لازمه رشد فردی و موفقیت در همه عرصه‌ها خودسازیه. خودرو نه‌ها! خودسازی. اشتباه نخونین.

آدم قانع



بهزاد توفیق‌فر

دربروز که رفته بودم پیرایشگاه (آرایشگاه سابق)، صحبت طمعکاری شد و اینکه یکی از مشتری‌های پیرایشگاه، خانه‌اش را فروخته و دو میلیارد پولش را در یکی از این مؤسسات اعتباری گذاشته تا دو-سه ماهی که دنبال خریدن خانه جدیدش است، سود پولش را هم بگیرد و تا خانه پیدا کرده، آن مؤسسه هم راهش را پیدا کرده و از خاکبرسری مؤسسه، خاکی هم بر سر این آدم طمعکار شده.

همینطور که استاد سلمانی، دو شوید موی سرم را راست و ریست می‌کرد، صحبت کشید به بورس و اینکه یک شبه همه شدند کارشناس سهام و به جای اینکه کار را به دست کارگزاری‌های بورس بسپارند، خودشان نشستند پای تابلوی بورس که تابلو بود و از روی خوشگلی اسم سهم یا شرکت، خریدند و شد آنچه شد. حتی صحبت پیر نکته‌بین را هم گوش نکردند که توصیه به سرمایه‌گذاری در تعاونی‌ها و کسب و کارهای مردمی داشتند. چرا؟ چون سود بالا و بی‌زحمت، چنان طمع آدمی را قفلنگ داده که نمی‌فهمی آدمی مذکور، دارد قهقهه می‌زند یا زار می‌زند. یک فیلم قدیمی وسترن بود اگر درست یادم باشد اسمش بود: به خاطر یک مشت دلار، نوبی همین فیلم، هنرپیشه اصلی می‌گفت: طمع سه تا سوراخ داره و منظورش سه سوراخ گلوله روی تن آدم طمعکار بود.

این شعر هم مال یک آدم طمعکار است که «علی‌ورجه» سروده و در صفحه سی‌ام سالنامه توفیق (۱۳۴۶) به چاپ رسیده است:

سالنامه توفیق

دو سه تا دهکده از مُلک جهان ما را بس
اسکن پشت گلی^(۱)، شش چمدان ما را بس

قصری و باغی و ماشینی و زیبایی
نُقل و سازی به لب آب روان ما را بس

قریه و مزرعه و باغ و چمن هرچه که بود
بین قزوین و اراک و همدان ما را بس

انقدر گله که از بهر چرانیدن آن
هست کافی صد و هفتاد شبان ما را بس

پنج انبار جواهر، دو سه خروار طلا
بیست و یک مستغل و شصت دکان ما را بس

تا بیارند ز ده میوه ما را سوی شهر
دو هزار آشتی رهوار جوان ما را بس

داده‌ام لقمه نانی به فقیری یک روز
در صف حشر همان لقمه نان، ما را بس

(۱) اسکناس ۱۰۰ ریالی که قرمز رنگ بود.

شوخ‌ی با تیتتر روزنامه‌ها

مروری بر مطبوعات طنز ایران



مهدیار بیازنی

یک کارشناس سعودی در شبکه ماهواره‌ای: چرا آمریکا در برابر افزایش نفوذ و قدرت ایران در منطقه دست روی دست گذاشته و تماشاچی است؟



تماس تلفنی بایدن با شیوخ منطقه

داداج! داری اچنباه می‌زنی



سمیه قربانی

بایدن باا دقتر
بن سلمان تماس
می گیر د : هلو
السیستر، شیخ زیدان
بن آل ناهیه تشریف
دارن؟
منشی بن سلمان:
اشتباه گرفتین آقا، اینجا کاخ درویشی ولیعهد
عربستان سعودی عالی جناب عشق، شیخ بن
سلمان. در ضمن اونی هم که گفتی ولیعهد
کشور دوست و برادر امارات، محمد بن زاید آل
نهیانه.
بایدن: اه! یعنی یکیشم درست نگفتم؟

خخخخ. حالا همونی که گفتی هست؟
منشی بن سلمان: ایییش! خیر. می‌گن بگو
نیستم.
بایدن: باشه، اومد بهش بگین یکم بیشتر شیر
بده... نه، یعنی چند بشکه نفت بیشتر کنه. الان
دو گالن نفت هم نداریم.
منشی بن سلمان: باشه، میگن بهش بگو اومد
بهش می‌گم (تلفن را قطع می‌کند).
بایدن با شیخ محمد بن زاید آل نهیان، ولیعهد
امارات تماس می‌گیرد: هلو الامام. بن سلمان
تشریف دارن؟
منشی بن زاید: خیر داداش! اشتباه گرفتی.
اینجا بدون تشریفات، کاخ ولیعهد امارات

متحده عربی، محمد بن زاید آل نهیانه. مادامم
خودتی!
بایدن: ای بابا چرا اسماشون شبیه همه؟ حالا
همون چیز، زیدان بن آل ناهید هست؟
منشی بن زاید: خیر گفتن آگه کسی تماس
گرفت و به من زیدان گفت، بهش بگو رفته پیش
پاپ بیسبال بازی کنه (تلفن را قطع می‌کند).
بایدن: از اولشم باید با افغانستان تماس
می‌گرفتم. علوا جناب اردوغان هستن؟
پیغامگیر: باسلام. شما با خود صاحب بار،
ولادیمیر پوتین، تماس گرفته‌اید. لطفاً بعد از
شنیدن صدای گلوله، دکمه انصراف را فشار داده
و از خاورمیانه خارج شوید.

گزارش جلسه ستاد ملی حال دهی به جوانان
با تشکر از جوانان نسل روغن نباتی



محمدرضا رضایی

ستاد ملی حال دهی به جوانان تشکیل جلسه داد و برنامه‌هایی را برای حال بردن هرچه بیشتر جوانان از زندگی تصویب کرد. جلسه ابتدا با یاد و خاطره چند نفر از اعضای سابق ستاد که طی یک سال گذشته به دلیل کوهلت سن دعوت حق را مشتاقانه لیبک گفته بودند، شروع شد. سپس مراسم با سخنرانی معاون محترم وزیر که از جوانان فعال و کوشای دهه پنجاه شمسی بودند، ادامه یافت. وی در این سخنرانی ضمن قدردانی از این ستاد بابت دلسوزی و دغدغه‌مندی نسبت به جوانان این مرز و بوم، طی یک جمله طلایی و خلاقانه تأکید کرد که جوانان زغال‌های کوره قطار پیشرفت کشور هستند و بعد از صد و بیست سال که ما مسئولیت‌ها را واگذار کردیم، همین عزیزان قرار است اداره امور را به‌دست بگیرند.

بعد از سخنرانی معاون محترم که با تشویق جانانه حضار همراه شد، اعضای ستاد در حضور معاون وزیر و محافظان وی و نیز مدیرکل روابط عمومی که محافظی نداشت، جلسه را آغاز کردند. رئیس محترم ستاد ضمن خوشامدگویی به حضار و ابراز دلنگی بابت دوری یک ساله، تأکید کرد که اعضای این ستاد همگی در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، داوطلبانه دوران جوانی را تجربه کرده‌اند و لذا با روحیات و خواسته‌های جوانان این دوره و زمانه بیگانه نیستند و قطعاً تصمیمات این جلسه امید و انرژی مضاعفی به زندگی جوانان تزریق خواهد کرد.

با توجه به اهمیت شادی و نشاط جوانان، محوریت جلسه امسال ستاد نیز مانند سنوات قبل، تزریق شادی و نشاط بین جوانان بود. در همین راستا یکی از اعضا ضمن قدردانی از نهادهای متولی ازدواج بابت افزایش وام ازدواج، پیشنهاد کرد تا زمانی که برنامه‌های بلندمدت تسهیل ازدواج جوانان عملی شده و به‌یاد بنشینند، برای کاهش غم جوانانی که توانایی مالی ازدواج ندارند، کنسرت‌هایی با حضور خوانندگانی همچون عبدالحسین مختاباد و علیرضا افتخاری که از خوانندگان نشاط‌آفرین در دهه‌های گذشته بوده‌اند برگزار شود.

این پیشنهاد که تحسین اعضای ستاد را در پی داشت، طی زمانی طولانی مورد چکش‌کاری سایر اعضا قرار گرفت و با پیشنهادهای دیگری کامل شد. به‌عنوان مثال مقرر شد این کنسرت‌ها در سرتاسر کشور و با تخفیف ۳۰ درصدی قیمت بلیت برای جوانان مجرد بالای ۲۵ سال برگزار شود. همچنین مصوب شد هنرمندانی همچون حمید ماهی صفت و حسن ریوندی در ادامه برگزاری این کنسرت‌ها، به اجرای برنامه‌های شاد بپردازند تا نشاط جوانان دوچندان شود.

در پایان، این جلسه با گرفتن عکس یادگاری اعضا به‌همراه معاون محترم وزیر و محافظانشان و نیز مدیرکل روابط عمومی که میهمان افتخاری جلسه بودند، به پایان رسید.

پایان خبر!

ما همه با هم هستیم



فرزانه زینلی

«تنها آرزوی پدر و مادرم این بود که من یک مهندس فیلسوف صدراپی عارف مسلک سبک قاضی نجار متشرح برق کار خیر لوله‌بازکن متمم گرافیس متدین پرنشک طراح دکورهای داخلی بشوم و من حتی نتوانستم این تنها آرزوی‌شان را جامه عمل بپوشانم و هیچ به آن نپوشاندم.»

شاید با خواندن چند خط بالا، با خودتان بگویید: «چقدر شبیه من!»، متأسفانه مشکلی که ذکرش گذشت، ویروسی است که قدمتش از کرونا و ابولا هم خیلی خیلی بیشتر است، ولی هیچکس تا به حال به فکر درمانش نیفتاده. فقط بعضی‌ها، مثل احمد ملکوتی‌خواه دربار‌هاش می‌نویسند تا بدانیم یک درد همگانی است.

کتاب «پرتقال در جعبه ابزار» مجموعه یادداشت‌های طنزی است که به مضامین اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد. ملکوتی‌خواه در این کتاب، خودش را محور اتفاقات پیرامونش قرار داده و از زاویه دیدی که نماینده قشر فرهنگی جامعه است، به همه چیز نگاه کرده است. با این دید، ادبیات خواندن در خانواده‌های کاملاً فنی، حفظ کرامت و شأن انسانی، احترام به بزرگتر، اختلاف نسل‌ها و موضوعات بی‌شمار دیگر را با لحن طنز شرح داده و مجموعه خوانندگی‌ای را پدید آورده. سبک نوشتن ملکوتی‌خواه در نوع خودش خاص است؛ او در عین سادگی، پیچیده می‌نویسد و اصلاً همین که قالب متن‌ها شبیه به متن‌های سنگین و عرفانی است، باعث ایجاد طنز شده است. وجه تسمیه کتاب هم از تشبیه خود نویسنده در جو خانواده‌اش است؛ توضیحات بیشتر را هم در کتاب مشاهده کنید!

کتاب پرتقال در جعبه ابزار را نشر قاف در ۷۰ صفحه و با قیمت هشت هزار تومان چاپ کرده است که البته نسخه الکترونیک آن هم موجود است. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

«لبنیاتی اسرارآمیزی هست در دوردست آباد که چراغی ندارد و چند ده صد پله ارتفاع دارد و غیر از ما مطلقاً مشتری ندارد. اول بار که تنهایی رفته بودم، همان پایین مغازه مشعلی دست گرفتم و از ارتفاعات بالا و بالاتر رفتم؛ درحالی که ناگهان دو خفاش از کنارم پر کشیدند ندایی درونی دعوتم کرد به سکنی گزیدن و راهب شدن و ریاضت پیشه کردن در این مکان که بی‌شایهت به شاولین و غارهای آن نواحی نبود اما من برای خرید ماست و کشک آمده بودم و اهل منزل چشم انتظار بودند. پس باز هم بالاتر رفتم و در هیچ منزلی متوقف نشدم. آن گاه که از انانیت و نحنانیت نجات یافتم، با کشک به اتحاد رسیدم و ماست مرا در بر گرفتم.»



عشق یکطرفه

فرشته پناهی

باید میان موج بلا غوطه‌ور شوم
آواره و فلک‌زده و در بر در شوم

هرچند میل کوچ ندارم از این دیار
باید نیسته بار، اسپر سفر شوم

دادم به باد هرچه که از قبل مانده بود
می‌خواستم به نوکریت مفتخر شوم

مانند پور ناخلفی گشته‌ام که حال
محروم و بی‌نصیب ز اثر پدر شوم

«ناتو» در آمدی و زدی زیر قول خود
نارو زدی چنان که سراسر ضرر شوم

شد درس عبرتی که نایست بعد از این
دولا و راست پیش تو هی تا کمر شوم!

پندی شده نصیب من دلچک خرفت
کز گرگ و خنده‌اش همه دم بر حذر شوم

یک دفعه با طناب تو رفتم به قعر چاه
مین بعد من غلط بکنم باز خر شوم!!

پایان عشق یکطرفه جز ضرر نبود
دیگر مگر خرم که چنین کور و کر شوم

نماینده کنگره امریکا: امریکا از جنگ‌هایی که برایش نفع مالی دارد حمایت می‌کند.

سیدمحمدجواد طاهری

